

فرهنگ عامه

باب دین در مقام متفکر

■ شرق: باب دین و فلسفه؟ این سوالی است که با دیدن جلد کتابی که انتشارات اوین کورت درآورده، مطرح می‌شود. امروزه کمتر کسی است که با باب دین آشنا نباشد و لاقال یکی از آهنگ‌های او را نشنیده باشد. اما کسی از دین متفکر سخن نگفته است. کتاب «باب دین و فلسفه» می‌خواهد همین را بگوید. در پشت جلد کتاب آمده است: «طرفداران باب دین می‌دانند که او تنها یک آهنگساز، نویسنده و خواننده برجسته نبوده بلکه متفکری بزرگ نیز به‌شمار می‌آید.» در این کتاب، ۱۸ فیلسوف مواضع اخلاقی، تعهدات سیاسی، نظرات او درباره نژاد و تمایلات جنسی و برخورد پیچیده و بحث‌برانگیز او را نسبت به مذهب بررسی می‌کنند. در این کتاب تمامی آهنگ‌های باب دین از همان ابتدای شروع فعالیتش تا آهنگ‌های عمیق دهه ۷۰ او تحلیل شده‌است. این کتاب جنبه‌های مختلف تفکر خلاق دین را با نگاهی فلسفی ارزیابی می‌کند؛ مباحثی از قبیل هویت شخصی، آزادی مثبت و منفی، روشنگری و پستمدرنیسم در انتقادات اجتماعی که او در شعرها و ترانه‌هایش مطرح می‌کرد. کتاب با مقدمه‌ای درباره حقایق فلسفی، فرصتی را برای طرفداران دین فراهم می‌کند تا با فلسفه آشنا شوند و طرفداران فلسفه را نیز وامی‌دارد از دستاوردهای فکری دلبین بهره ببرند. این کتاب در مجموعه «فرهنگ عامه و فلسفه» به ویرایش پیتر ورنیز و کارل پورتر منتشر شده است.

آکادمی

چشم‌اندازهای ساختار گرایی

■ کارگاه بین‌المللی «چشم‌اندازهای ساختار گرایی» ۱۶ تا ۲۸ ژانویه ۲۰۱۲ (۲۶ تا ۲۸ تاسوی) از سوی مرکز مطالعات پیشرفته‌باهمکاری مرکز فلسفه‌ریاضی دانشگاه مونیخ آلمان برگزار می‌شود. روش ساختارگرایی که بنا بر آن، ساختارهای ناملموس، چارچوب اصلی در پشت پدیده‌های ظاهری اجتماع را تشکیل می‌دهند، در نیمه دوم قرن بیستم از سوی تحلیلگران زبان، فرهنگ، فلسفه ریاضی و جامعه به گونه‌ای گسترده به کار برده می‌شد. به گزارش مهر، برگزار کنندگان این کارگاه با گروه‌آموردن استادی و صاحب‌نظرانی چون هولگر آندریاس (دانشگاه مونیخ آلمان) و فرانک زینکر (دانشگاه لوند سوئد) بر آند تابه‌بحث و بررسی پیرامون روش، رویکردها و تحقیقات ساختار گراییه به ویژه در حوزه فلسفه علم و منطق بپردازند. استدلال معنایی با ساختار گرایی، مبانی نظری مدل، جغرافیای رویکردهای ساختار گر، ساختار گرایی و بازنگری براه، معرفت‌شناسی ساختارگرایی و چشم‌انداز آینده و امکانات بالقوه ساختار گرایی از جمله موضوعات مورد بحث در این کارگاه خواهند بود. ولفگانگ بالزر (دانشگاه مونیخ آلمان)، حوزه دی‌بی (دانشگاه باسلسوانی اسپانیا)، جاکو هینتیکا (دانشگاه هلسنیکی فنلاند)، حوزه فلاکتورا (دانشگاه سانتیاگو د کمپوستلا اسپانیا)، لوریش گاده (دانشگاه هامبورگ آلمان)، پیتر گاردن‌فوریس (دانشگاه لوند سوئد)، هانس لینگب (دانشگاه مونیخ آلمان) از دیگر حاضران در این کارگاه خواهند بود.

فلسفه ذهن

■ همایش «فلسفه ذهن» سوم و چهارم دسامبر ۱۲ و ۱۳ آذر، در دانشگاه وارویک انگلستان برگزار می‌شود. برگزار کنندگان همایش «فلسفه ذهن» در دانشگاه وارویک در نظر دارند با حضور استادی و صاحب‌نظرانی چون مایکل تای (دانشگاه نگراس) و لوسی اوربان (دانشگاه یوسی‌ال) به بحث و بررسی موضوعات مختلف فلسفه ذهن بپردازند. به گزارش مهر، مساله ذهن و بدن، محل احساسات مربوط به بدن و هویت شخصی در بافت رویاها از جمله مباحث پیش‌بینی شده برای طرح در این همایش هستند. انجمن ذهن و جامعه ارسطوییان نیز در برگزاری این همایش همکاری خواهند داشت.

تعامل فلسفه تحلیلی با فلسفه قاره‌ای

■ همایش «رابطه خطرناک: تعامل فلسفه تحلیلی با فلسفه قاره‌ای» نهم دسامبر (۱۸ آذر) از سوی گروه فلسفه داشگاه یورک انگلستان برگزار می‌شود. سابقه مجادله میان سنت فلسفه تحلیلی و سنت هرمنوتیکی و پدیدارشناسانه نشان این دهد که گفتگو میان این دو گرایش فلسفی به سادگی امکان‌پذیر نیست و تفاوت‌های موجود میان این دو عمیق‌تر از آن چیزهایی است که به رویکردها، روش‌ها و سبک فلسفه‌فروزی تحلیلی و قاره‌ای مربوط است. با این حال به نظر می‌رسد این دو در پی پاسخ به سوالاتی مشابه درباره موضوعاتی مباحث مشابهند، هرچند پاسخ‌های هر یک به این سوالات به نحوی بنیادین با یکدیگر متفاوتند. مضافاً مربوط به دانش، وجود، اخلاق و ویژگی‌های زیبایی‌شناختی از جمله مسایلی هستند که فیلسوفان انگلو-آمریکایی و فیلسوفان قاره‌ای و حتی اقلیتی از فیلسوفان تحلیلی به آن توجه داشته و آنها را به عنوان یک منبع بالقوه روشنگری در نظر گرفته‌اند. به گزارش مهر، بری دیتون (دانشگاه لیورپول)، کریستوفر نوریس (دانشگاه کاردیف)، دنیس مک‌مانوس (دانشگاه ساوت‌همپتون) و جوتل اسمیت (دانشگاه منچستر) از جمله سخنرانان این همایش هستند که نهم دسامبر (۱۸ آذر) توسط گروه فلسفه دانشگاه یورک انگلستان برگزار می‌شود.

اندیشه

عصری با شیخ اشراق در شهر کتاب

سهروردی احیاگر حکمت ایران باستان



نشست هفتگی شهر کتاب

و رسمی جدید بر پایه اشراق و شهود، توام با طرحی منطقی مطرح کرده، به این معنی که اساس شهود و حضور چیست و چگونه می‌توان یک روند منطقی برای آن تعریف کرد. شیخ اشراق، هم یک تحلیل منطقی معرفت‌شناسختی آرایه داده، هم تحلیلی فلسفی و هم در عمل از شهود خود بهره برده است. مولف کتاب حکمت اشراق، به شرح مفصلات شیخ اشراق در عالم مثال پرداخت و آنها را بی‌مانند ارزیابی کرد، وی توانایی شیخ اشراق، در بسط و تفصیل این مفصلات را متوجه قدرت شهودی او دانست و تاکید کرد: شیخ اشراق در شرح مثل افلاطونی از منظر فلسفه اشراقی و روش شهودی خود، طرحی فنی با جوانب متعدد آرایه داده است که در حد گزارش‌های فلسفی نیست، بنابراین روش شهودی او به عنوان یک منبع در نظر گرفته می‌شود. این اندیشه، میرداماد، ملاصدرا و بسیاری دیگر از فلاسفه بزرگ را تحت تاثیر قرار داده است. در حکمت اشراقی، حکیم حقیقی کسی است که ضمن کار بحثی،

شهود داشته باشد، قدرت داشته باشد و آن را در تحلیل فلسفی به کار گیرد. این اولین مولفه در تفکیک حکمت اشراق از فلسفه مشاء است. یزدان پناه، در ادامه متافیزیک نور را تحت عنوان مولفه دوم تفکیک فلسفه اشراق از مشابهان و فلسفه مشاء مطرح و تصریح کرد: مطابق علم‌الانوار سهروردی، کل عالم بر اساس نور و ظلمت تعریف می‌شود. اندیشه نور و ظلمت قبل از شیخ اشراق به طور مختصر وجود داشته است که در آن، عالم، ماده به مثابه ظلمت و عوالم برتر به مثابه نور است اما شیخ اشراق، مفاهیم و تعاریف خود را به این کلیت محدود نکرده است، او یک دستگاه سازوار و نظام‌مند نوری آرایه داده است. این دستگاه، تمام آن چیزی را که پیش از شیخ‌البریس کشف و شهود نیست اما شیخ اشراق صاحب کشف و شهود است، به نحوی که خود را تنها نگارنده مکاشفات می‌داند.

وی ادامه داد: چهره غالب فلسفه مشاء، چهره‌ای بحثی و استدلالی، فارغ از شهود و اشراق است، سهروردی راه

هر آنچه شعور به خود دارد، نور است و هر آنچه به خود شعور ندارد، عالم ظلمت. با این تعبیر، خداوند در حکمت اشراق، یک حقیقت خودپیداست اما بدون آغاز و بدون مبدا، وی در شرح عشق، در نظام نوری سهروردی گفت: هر نور دانی نسبت به نور عالی عشق و محبت دارد، این در مقابل قهر عالی به دانی طرح شده است، بر این اساس شیخ اشراق در فلسفه خود، کل نظام هستی را با قهر و عشق سامان داده، او در این فضا شهود و علم حضوری را مطرح کرده است. سهروردی در این دستگاه سازوار نوری، توحید افغالی را که پیشتر در حد فاعل به تسخیر، مطرح می‌شده، در بهترین وجه طرح کرده است.

یزدان پناه عالم اشباح مجرد، در دستگاه نوری سهروردی را تشریح کرد و آن را به تمامی، نو و جدید خواند و اشاره داشت: شیخ اشراق، با طرح عالم اشباح مجردات، بسیاری از مسایل را حل کرده است، در نظریه او، همه آنچه به عنوان معاد صوری و معاد جسمانی در شریعت مطرح شده و آنچه را که عارفان کشف‌های صوری می‌خوانند، قابل درک است. وی در ادامه، دستگاه نوری شیخ اشراق را به عالمی میانه تعبیر کرد و افزود: سهروردی از آن عالم میانه به عنوان شرق اوسط یاد کرده است. در اندیشه اشراقی بشرق در مقابل غرب به معنی نور است و در برابر ظلمت، خداوند و عقول مفارقات به شرق اعظم، عالم مثال به شرق اوسط و نفوس طایفه انسانی به شرق اصغر تعبیر شده است. شیخ اشراق توانسته در این دستگاه نوری بسیاری از مفاهیم فلسفی را تعریف کند. می‌شود او را

به فیلسوف نور تعبیر کرد. سهروردی در کنار فلسفه اشراق، مباحث و مطالب بحثی هم دارد، به این معنی که آنها از راه شهود و کشف به دست نیامده‌اند، ولی در پیشرفت فلسفه اسلامی بسیار موثر واقع شده‌اند. یزدان پناه در پایان مباحث خود، علم‌النفس اشراقی را به عنوان مولفه سوم در تفکیک حکمت اشراق از فلسفه مشاء برشمرد و به تشریح مختصر خصوصیات این مولفه پرداخت. وی

شیخ اشراق، با طرح عالم اشباح مجردات، بسیاری از مسایل را حل کرده است، در نظریه او، همه آنچه به عنوان معاد صوری و معاد جسمانی در شریعت مطرح شده و آنچه را که عارفان کشف‌های صوری می‌خوانند، قابل درک است

سوم در تفکیک حکمت اشراق از فلسفه مشاء برشمرد و به تشریح مختصر خصوصیات این مولفه پرداخت. وی

جاذبات علم‌النفس اشراقی در قیاس با علم‌النفس مشایی را مهم‌ترین ویژگی این مولفه ارزیابی کرد.

سهروردی، احیاگر حکمت ایرانیان باستان

طاهره کمالی‌زاده، ضمن اشاره به تاکید سهروردی مبنی بر اینکه او خود را احیاگر حکمت نسوری ایران باستان می‌داند و نه موسس آن، تاکید کرد: در واقع شیخ اشراق، حکمت ایرانیان باستان را به دوره بعد از اسلام در ایران منتقل کرده تا این حکمت جلودانه، در این دوره جدید به حیات خود ادامه دهد: از این جهت هاتری کرین، سهروردی را با سلمان، صحابی خاص پیامبر(ص)، مقایسه کرده است. به زعم او، سهروردی همان نقشی را ایفا کرده که سلمان در صدر اسلام، در واقع او حکمت ایرانی را به اسلام منتقل کرده و از این جهت حیاتی تازه به آن بخشیده‌است.

وی در معرفی کتاب «مبانی حکمی هنر و زیبایی در فلسفه سهروردی»، گفت: این کتاب، به نقش سهروردی در انتقال حکمت ایرانیان باستان به اسلام، نگاه دارد، در واقع حساوی یک رویکرد جاودان خردی است. این رویکرد متوجه حقیقت ازلی حکمت و جنبه‌های باطنی آن است. البته سهروردی مثل سایر حکمای اسلامی به طور مستقیم در رابطه با هنر رای صادر نکرده، اما یک سری از مبانی مابعدالطبیعه‌ای را آرایه داده است که بر اساس آن هنرمند یا هنرشناس اشراقی می‌تواند مبانی هنر اشراقی را تبیین کند، به عبارتی بر اساس مبانی فلسفه اشراقی، می‌توان هنر سنتی گذشته را احیا و آن را برای امروز و آینده ترسیم کرد. هدف اصلی این کتاب رابطه دیگری است که می‌توان بین هنر و حکمت اشراقی قایل شدن، از این روی که اگر حکمت اشراقی از دیدگاه دیگری مورد بررسی قرار گیرد، جدای از هنر حقیقی نیست، بنابراین، هنر هم بهترین جلوه‌گاه برای تحقق حکمت اشراقی است. کمالی‌زاده، حکمت اشراقی را به موازات فلسفه‌های وجود محور، حکمت نور محور خواند و ضمن تاکید بر اینکه در طول تاریخ فلسفه اسلامی، هنر، همواره مبتنی بر دو پایه مادی و حکمی است، تاکید داشت: حکمت اشراقی می‌تواند پایه حکمی و معرفتی هنر اسلامی باشد در فلسفه اشراق، نور، رمز آگاهی و خودآگاهی است، می‌توان هنر اشراقی قرار بگیرد. نور به عنوان موضوع این حکمت و رمز آگاهی و معرفت در هنر اسلامی، جایگاه ویژه‌ای دارد. مطابق رای حکمای جلودان خسر، نور به عنوان رمز وحدت توحید اسلامی در هنر اسلامی منجلی است.

فلسفه مساله‌گرا

بحثی در فلسفه تحلیلی و قاره‌ای

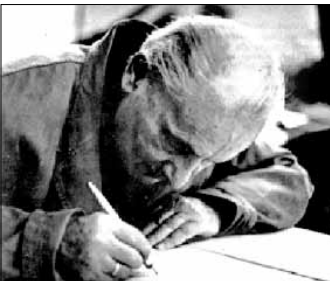
معنا و مساله

محسن خیمه‌دوز

■ با آنکه پرسش از معنا و منشاء شکل‌گیری آن، پرسش از معناداری و انواع آن، پرسش از رابطه معنا با معرفت و نحوه حصول و ترکیب آنها، پرسش‌هایی زاید نیستند اما تقلیل‌دهی انسان چندبعدی مساله‌دار و مساله‌ساز به پدیدارهای معنایی موجب ناشناخته ماندن مساله انسانی و امکان ناپدیدشدن شناخت تمایز مساله از شبه‌مساله می‌شود. معنا از طریق واسطه مفهوم‌ی با مساله مرتبط می‌شود و نه مستقیم و بی‌واسطه. توجیهی به این قاعده منطقی آسیب‌های ایجاد می‌کند که آنها را در مواجه شدن انسان با مساله و تلاش برای حل آن بهتر می‌توان دید: از جمله آسیب چهل نسبت به روش، آسیب یکسان‌انگاری روش‌شناسی با متدولوژیسم، آسیب چهل نسبت به معرفت گزار، آسیب بی‌توجیهی به عقلانیت و نقادی در شناخت مساله و آسیب رهاسازی انسان در کلیات معنایی (وجود، حقیقت، نشانه،فرهنگ).

فلسفه قاره‌ای بر سوزه معنایی متکی است. سوزه معنایی، «فاعل معنای هستی» است؛ بی‌آنکه در قید پرسش مفهومی و تحلیل نظری و شناخت گزاره‌ای باشد. سوزه معنایی، سوزه پایه و هویت‌بخش فلسفه قاره‌ای و به دنبال حقیقت است، در جست‌وجوی گرم‌ای زندگی است و تلاش برای معنای زیستن است. در سوزه معنایی، پدیده «تغییر» نیز، زیستن درمندی و اضطراب و زخم‌خوردگی و معناگویی، پایه و اساسی است. اما ضعف سوزه معنایی این است که شناخت و معرفت گزاره‌ای را پابهای و اساسی نمی‌داند و چون قدرت شناخت معرفت گزاره‌ای را هم ندارد، آن را به حوزه فراداد عمومی و نسبیت اندیشه‌ها و به دوره‌های تاریخی و پراگماتیسم عملی واگذار می‌کند و تقلیل می‌دهد به طوری که امکان تبدیل درد انسانی و بحران اجتماعی است که شناخت و معرفت گزاره‌ای را پابهای و اساسی نمی‌داند و چون قدرت شناخت معرفت گزاره‌ای را هم ندارد، آن را به حوزه فراداد عمومی و نسبیت اندیشه‌ها و به دوره‌های تاریخی و پراگماتیسم عملی واگذار می‌کند و تقلیل می‌دهد به طوری که امکان تبدیل درد انسانی و بحران اجتماعی است که شناخت و معرفت گزاره‌ای را پابهای و اساسی نمی‌داند و چون قدرت شناخت معرفت گزاره‌ای را هم ندارد، آن را به حوزه فراداد عمومی و نسبیت اندیشه‌ها و به دوره‌های تاریخی و پراگماتیسم عملی واگذار می‌کند و تقلیل می‌دهد.

این وضعیت، برعکس وضعیت سوزه متافیزیکی در فلسفه تحلیلی است. اگر نقطه قوت سوزه متافیزیکی در تبدیل درد و بحران به پرسش



مفهومی و تدوین ابزار مفهومی برای شناخت مساله است، نقطه ضعفش، مواجهه با مساله‌های پیسو با مساله انسانی، با درد انسانی و با بحران‌های اجتماعی است. به عبارت دیگر فلسفه تحلیلی همواره از مساله انسانی - اجتماعی عقب می‌ماند و مساله انسانی بر او عارض می‌شود.

این دو سوزه هر دو نوع فلسفه را به بن‌بست رسانده‌اند. بن‌بست فلسفه یعنی تقلیل‌دهی انسان به یک بُعد از وجود او تحت پوشش فلسفه. به این معنا هر دو فلسفه قاره‌ای و تحلیلی به یک اندازه، ولی با دو فرم متفاوت در بن‌بست قرار دارند و دور خود می‌چرخند. اگر فلسفه تحلیلی به بیماری نیش‌قبرسازی مفاهیم و مفهوم‌سازی‌های عجیب و غریب دچار شده، کسده کس ی‌ارتباط با شغل‌شدن فلسفه نیست؛ فلسفه قاره‌ای (مدرن و پست‌مدرن) هم به بیماری «پایان‌سازی» دچار است مثل طرح پایان انسان، پایان علوم انسانی، پایان اجتماع، پایان معنا، پایان حقیقت، پایان مدرنیت، پایان متافیزیک، پایان هنر، پایان سیاست، پایان جامعه، پایان تاریخ، پایان روشنفکری، پایان تنولوژی و پایان ایدئولوژی، غافل از اینکه فلسفه در ذهن فیلسوفان قاره‌ای به پایان رسیده و نه در جهان اندیشه.

یک نمونه بارز از فلسفه مرده غیرمساله‌گرا و مبتنی بر سوزه تک‌بعدی معناگوا، فلسفه هایدگر و وضعیت زیستی خود‌اوست. هایدگر هم ذات‌گراست و هم پوزیتیویست. هایدگر ذات‌گراست چون مثل ارسطو کلی‌گراست با این تفاوت که ارسطو به کلی مفهومی در مورد هر پدیده باور دارد ولی هایدگر به کلی معنایی در هستی (حقیقت) و کلی معنایی در موجودات (پنهیلیم) باور دارد. همان‌طور که ارسطو فکر می‌کند با تعریف پیشینی اشیا توانسته به ذات پدیده‌ها دست یابد، هایدگر هم بر این تصور است که با سنجاق کردن کلی‌های شهودی معنایی به جهان و پدیده‌ها توانسته به انواع ذات‌ها آگاهی یابد، از جمله آگاهی به: ذات جهان (وجود و حقیقت آن)، ذات انسان (زمان و معنا)، ذات تاریخ (تغییر)، ذات مدرنیت (پنهیلیم)، ذات متافیزیکی (غفلت از وجود) و ذات تکنولوژی (جلوگیری از انکشاف). غافل از اینکه با این ذات‌گرایی نوین پوزیتیویستی که همه حاصل استقرای ناقص از تاریخ و زندگی انسان است، هایدگر به معناگرایی شبه‌مساله‌سازی تبدیل می‌شود که فقط جزمیت را رواج می‌دهد.